

ملاحظات در بارهٔ مصراع

«بکفت اندر احسنتشان زهره‌ام»

دکتر محمود امیدسالار

پژوهشگر و مصحح شاهنامه

در شمارهٔ بهار فصلنامهٔ دریچه مقاله‌ای از دانشمند گرامی، جناب جویا جهانبخش، در باب معنای مصراع ثانی بیتی از مؤخرهٔ شاهنامه خواندم و به حسن سلیقه و دقت نظر و حدت ذهن آن دوست دانشمند آفرین گفتم.

این بیت در آخر شاهنامه، ضمن شکایت فردوسی از بزرگان و فضایی که شاهنامه‌اش را استنساخ می‌کرده‌اند و بجز تمجید و تحسین چیزی به او نمی‌داده‌اند، آمده است. نص بیت مورد نظر با دو بیت ماقبل آن، به قرار زیر است:

بزرگان و با دانش آزادگان / نیشتنند یکسر همه رایگان
نشسته نظاره من از دورشان / تو گفستی بدم پیش، مزدورشان
جز احسنت از ایشان نبد بهره‌ام / بکفت اندر احسنتشان زهره‌ام

(خالقی، هشتم - ۴۸۶/۸۷۹: ۸۸۱)

جناب جهانبخش معنای مصراع ثانی را مورد بررسی قرار داده‌اند و بعد از ذکر آرای دیگر محققین که گویا «گفتیدن زهره» را درین مصراع به معنای «زهره ترک شدن» گرفته‌اند، به‌حق این تعبیر را رد کرده‌اند و با ارائهٔ شواهد بسیار مفیدی از ادب فارسی و عربی نشان داده‌اند که «گفتن زهره» در این بیت، به معنی معروف «زهره ترک شدن، ترسیدن، هول کردن» نیست؛ بلکه این ترکیب را باید به معنی احساس غبن کردن، مغموم و اندوهگین شدن گرفت. شاهد بسیار روشنی که از تاریخ بیهقی عرضه کرده‌اند، یعنی: «و این حاجب را از غبن زهره بطریقید» (بیهقی، ۱۳۵۶، ص ۸۳۶) جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که در عصر فردوسی این ترکیب را قطعاً در معنی «احساس غبن و دلتنگی و افسوس کردن» به کار می‌برده‌اند، زیرا ابوالفضل بیهقی که در

سال ۳۸۵ هجری قمری، یعنی یک سال بعد از اتمام اولین تدوین *شاهنامه* به دنیا آمد و در ماه صفر ۴۷۰ از دنیا رفت، هم معاصر فردوسی و هم از فضایی دربار غزنویان ایران بوده، در تاریخ کبیر خود عیناً همین ترکیب را به کار برده است.

البته درین که ترکیب «کفیدن زهره» در شعر فردوسی معانی مختلفی داشته نیز شکی نیست. یکی از معانی این ترکیب «احساس غبن و اندوه» و معنی دیگر آن که معروف تر است، «بسیار ترسیدن» یا به قول عوام از ترس «زهره ترک شدن» است:

هر آن کس که آواز او یافتی / به تنش اندرون زهره بشکافتی

(خالقی، پنجم، ۱۸۱/۱۰۹۵)

به بیکان بسی شد ز دیوان هلاک / بسی زهره گفته، فتاده به خاک

(همان، دوم، ۴۶۶/۶۵۱)

آنچه که در نوشته محقق محترم برای بنده بسیار جالب بود، این بود که فقیر همیشه مصراع «بگفت اندر احسنستان زهره‌ام» را در بیت مورد بحث، به همین معنای «احساس غبن و اندوه» که جناب جهانبخش بیان فرموده‌اند، گرفته بودم و تنها بعد از خواندن مقاله ایشان متوجه شدم که برداشت من ازین ترکیب، برداشت متعارفی نبوده است. ازین روی این سؤال برایم پیش آمد که چرا ذهن من باید معنی معروف و متعارف «زهره ترک شدن» را که هنوز در زبان فارسی و لهجه‌های گوناگون محلی کاربرد دارد، فرو نهد و به معنی دور از ذهن تری که جناب جهانبخش پیشنهاد کرده‌اند متمایل گردد؟ بنده تافته جدابافته‌ای نیستم و معلوماتم هم از دیگر کسانی که در باب *شاهنامه* تحقیق می‌فرمایند، کمتر هست که بیشتر نیست. پس چرا درین سی-چهل سالی که با *شاهنامه* سروکله می‌زنم، این امکان که «کفتن زهره» را به معنی معروفش بگیرم حتی یکبار هم به ذهنم متبادر نشده بود؟

طرح این سؤال از جهاتی به قاعده مهمی در تصحیح متن مربوط می‌شود و آن قاعده این است که مصححین نه تنها باید صورت صحیح متن را از میان ضبط‌های گوناگون نسخ پیدا و عرضه کنند، بلکه باید بتوانند توجیهی برای پیدا شدن ضبط‌های غلط گوناگون نیز بیابند. به عبارت دیگر، اینکه انسان فقط بنویسد که فلان ضبط درست و ضبط‌های دیگر غلطاند کافی نیست. کار مصحح وقتی کامل است که بتواند علت بروز ضبط‌های غلط را در نسخی که به کار برده است بر اساس رسم الخط، یا عوامل دیگری که به شرایط نسخه‌پردازی مربوط می‌شود، توجیه کند و حتی الامکان نشان دهد که مثلاً با توجه به شرایط فیزیکی، تاریخی، و اجتماعی حاکم بر استنساخ در قدیم‌الایام، علت بروز فساد در متن چه بوده است. به همین قیاس، در مورد برداشت نامتعارف بنده از مصراع «بگفت اندر احسنستان زهره‌ام» خواندن مقاله ممتع آقای جهانبخش این سؤال را



به ذهن من متبادر ساخت که چرا در این سالهای طولانی‌یی که با *شاهنامه* سروکار داشته‌ام، از «بگفت اندر احسنتشان زهره‌ام» معنای غریب‌تر، اما صحیح‌تری را که در مقاله جناب جهانبخش بیان شده فهمیده بوده‌ام و چرا معنی معروف‌تر «گفتن زهره» را که ترس و هراس شدید را می‌رساند، فرونهاده بوده‌ام؟ پاسخ به این سؤال متضمن ذکر مطالبی درباره جهان‌بینی اقوام هند و اروپایی است که در سالهای آغازین دانشجویی در کلاسهای مربوط به «فقه‌اللغة» و تاریخ فرا گرفته بودم. بنابراین، بیان شمه‌ای از این مطالب را، هم در تأیید نظر جناب جهانبخش و هم به منظور جلب توجه دانشجویانی که به این گونه قضایا علاقه‌مندند، بی‌فایده نمی‌بینم.

جگر و احساسات تند

کلمه یونانی (Xόλος) با تلفظ خُلُس بر وزن «اُرس» که معمولاً به «خشم» ترجمه می‌شود، صورتی است از کلمه (Xολή) با تلفظ «خُ له» به معنای «صفر، گُش» به‌طور کلی میان خشم و صفر در زبانهای باستانی هند و اروپایی قرابتی هست، چنانکه به زعم حماسه‌سرای یونانی هُمر، با اینکه قلب و ریه‌ها مرکز عواطف شدید به‌شمار می‌روند، صفر قادر است که از حجاب حاجز، یا به قول فرنگی‌ها، «دیافراگم» عبور کند و به قلب و ریتین وارد شود. بدین خاطرست که آشیلوس در تراژدی آگامنون صحنه اول، بند ۱۲۱ به بعد می‌نویسد: «قطره‌ای زعفرانی‌رنگ به داخل قلب من دویده است» و ازین جمله منظورش این است که به شدت اسیر غم و اندوه شده است. بنابراین

در میان یونانیان قدیم جگر اندامی است که هم منشأ احساسات تند است و هم به آسانی از این احساسات متأثر می‌گردد. از طرف دیگر، چون یونانیان می‌پنداشتند که خون از جگر به سوی قلب و ریتین می‌رود، حمل صفرا توسط خون به قلب و ریه را نیز بلا مانع می‌دیدند و بنابراین اشاعهٔ «خشم» یا «اندوه» را از جگر به قلب و ریه توسط خون جگر ممکن می‌شمردند. (Onians 1951, pp.84-85)

اینکه در زبان فارسی ترکیباتی مانند «جگرسوز» و امثال آن را به معنای «بسیار دردناک، بسیار سوزناک» به کار می‌بریم، مبین همین رابطهٔ جگر و صفرا با احساسات تند است. یکی از این احساسات «غم» است چنانکه مولانا هم در دیوان کبیر، کلمهٔ «جگر» را توسعاً به معنی «اندوه، غصه» به کار برده است (جلد ۲، ص ۱۴۴، غزل: ۷۹۴).

هر کی از حلقهٔ ما جای دگر بگریزد / همچنان باشد کز سمع و بصر بگریزد
زان خورد خون جگر عاشق، زیرا شیر است / شیردل کی بود آن کو ز جگر بگریزد
که در مصراع ثانی بیت دوم، «جگر» به معنی غم به کار رفته است.
در لیلی و مجنون نظامی گنجوی نیز، لغت «جگر» هم به معنی مطلق «غم» و هم در ترکیب «جگر خوردن» به معنی «غم خوردن» به کار رفته است. مثلاً در داستان «خبردار شدن مجنون از وفات مادر خود» و نیز در حکایت «صفت خزان و وفات لیلی» آمده است (به ترتیب نظامی ۱۳۸۵، صص ۳۹۵ و ۵۱۰).

می‌گشت به کوه و رود و هامون / دل پر جگر = [غم] و جگر پر از خون
چندان جگر نهفته خوردم / کز دل به دهن رسید دردم
در شاهنامه لغت «صفرا» و رابطهٔ آن با «تندی» به وسیلهٔ ترکیبات «گش جنباندن» یا «گش شوراندن» بیان شده است، که این معانی را هم دقیقی در ابیاتی که از شاهنامه نقل شده، و هم فردوسی به کار برده‌اند. اگرچه لفظ «گش» در اکثر چاپهای قدیمی شاهنامه به لغت دیگری گشتگی یافته است. در هر حال، ابیات دقیقی و فردوسی، به ترتیب ظهورشان در شاهنامه، اینهاست:

بداندیش گرگین شوریده گُش / ز یک سوی ببیشه درآمد به هُش

(سوم، ۳۱۲/۱۲۰)

هر آنجا که یابی همانجا بکش / نگر تا بدانجا بجنبدت گُش

(دقیقی، پنجم، ۱۰۴/۲۸۹)

به کین گرانمایگانشان بکش / مشوران بدین کار بیهوده گُش

(پنجم، ۳۸۶/۱۱۱۷)

در بیت ماقبل آخر شاید صورت «نگر تا بدانجا نجنبدت گش» درست باشد. یعنی به اعتبار سیاق کلام که داستان لشکرکشی گهرم تورانی به ایران است، گهرم وظیفه هرکدام از سرداران سپاه خودش را معین می‌کند و یکی ازیشان را مأمور می‌کند که اگر سربازی از تورانیان از جنگ فرار کرد او را بکشد:

یکی ترک بُد نام او هوش دیو / به پایش فرستاد ترکان خدیو

نگهدار - گفتا - نو پای سپاه / گراز ما کسی بازگردد ز راه،

هرآنجا که یابی، همانجا بکش / نگر تا بدانجا نجنبدت (مت: بجنبدت) گش

منظور این است که به هوش دیو می‌گوید: «مواظب باش تا در آنجایی که باید سنگدلی و خشم نشان دهی و عده‌ای را بکشی دلت برایشان نسوزد» و از کار باز نمانی. استاد خالقی در تفسیر این بیت نوشته‌اند: می‌گوید: (هرکسی را که از سپاه گریخت) «توجه داشته باش که صرفاً به جوش آید و خشمگین گردی و او را همانجا سر از تن جدا کنی!» اما به زعم بنده، چون این شخص مأمور شده که هموطنان خودش را که از جنگ فراری شده‌اند، برای حفظ انضباط ارتش توران بکشد، و ممکن است به علت دوستی یا قرابتی که نسبت بدیشان حس می‌کند، دلش بر آنها بسوزد و از کشتن آنها سر باز زند، سردار به او سفارش می‌کند که: «حواست باشد که دل بر ایشان نسوزانی (نگر تا بدانجا نجنبدت گش)» علی‌ای حال، آنچه که ازین مثال‌ها عیان است رابطه نزدیکی است که میان جگر و صفرا (گش) با احساسات تند موجود است (Chen and Chen 1994, p.755)؛ چه این احساسات از قبیل خشم باشد و چه از نوع «دلسوزی، تأسف، یا اندوه». فی‌الواقع، چنان‌که جناب جهانبخش به‌درستی دریافته‌اند، احساس غبن و تأسف و آنچه که در زبانهای غربی ملانکولیا (Melancholia) و در فارسی «سودازدگی، افسردگی» می‌نامیم، در یونانی از دو کلمه (μελαν ملان) به معنی «تیره» و (χολή خوله) به معنی «زهره، مراره» است که این کلمه اخیر را قبلاً ذکر کردیم.

در طب و فلسفه یونانی حالت «سودازدگی» یا ملانکولیا با «سودا و صفرا» رابطه نزدیکی دارد که در آثار ارسطو و بقراط صریحاً وارد شده (Roussel 1988). بنابراین تعبیر جناب جهانبخش از بیت فردوسی از طریق زبان‌شناسی و رابطه زبان با جهان‌بینی هم، دست کم در میان ایرانیان و یونانیان باستان، تأیید می‌شود و علت اینکه فقیر همیشه این بیت را به همان معنایی که ایشان پیشنهاد کرده‌اند گرفته و ذهنم به معنی معروف‌تر «زهره کفیدن» مایل نشده بود، این است که در زمان تحصیل، استادان زبان‌شناسی هند و اروپایی که به کلاسهایشان می‌رفتم، بر رابطه میان «جگر» و «صفرا، زهره» با احساسات تندی که از خشم تا تأسف و تحسّر را شامل می‌شوند، بسیار تأکید می‌کردند و این قضیه از دوران جوانی و تحصیل در ذهن من جا افتاده بوده است.

فهرست منابع

بیهقی. (۱۳۵۶). *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، چاپ دوم با فهرست لغات، مشهد: دانشگاه فردوسی.
مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). *کلیات شمس*، ۱۰ مجلد، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

ناصر خسرو. (۱۳۷۲). *دیوان اشعار حکیم ابومعین حمیدالدین ناصرین خسرو قبادیانی*، به تصحیح مجتبی مینوی (با شرح حال ناصر خسرو به قلم مرحوم تقی‌زاده، با تعلیقات مرحوم دهخدا)، چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب.

نظامی گنجوی. (۱۹۶۵). *لیلی و مجنون، متن علمی و انتقادی به سعی و اهتمام اژدر علی اوغلی علی اصغرزاده و ف. بابایف، مسکو: اداره انتشارات دانش*.

Chen, Thomas S. N. and Chen, Peter S. Y. (1994). "The Myth of Prometheus and the Liver," *Journal of the Royal Society of Medicine*. Vol.87, pp.754-755.

Onians, Richard B. (1951). *The Origins of European Thought about the Body, the Mind, the Soul, the World, Time, and Faith*. Cambridge: Cambridge University Press.

Roussel, Fabrice (1988). "Le concept de mélancolie chez Aristote," *Revue d'histoire des science*. Vol.41, No.3/4, pp. 299-330. __